



استراتژی انگلیسی-عربی فارسی زدایی خلیج فارس

دکتر پیروز مجتهد زاده ، جغرافیدان ، استاد دانشگاه و رئیس مرکز مطالعات یوروسویک لندن

نام خلیج فارس ریشه در ژرفای تاریخ و تمدن بشر دارد و تمدن بشر، از آغاز تا سال ۱۹۵۸، نام دیگری برای این دریا نداشته بود. از سوی دیگر، اگرچه از دوران فرآمدن مدرنیته، شیوه نامطلوب تغییر نام شهرها، محله ها و خیابان ها، به دلایل سیاسی، در سیاست های کشوری برخی جوامع غیردموکراتیک رایج شده است، ولی دگرگون کردن نام قاره ها و دریاها و اقیانوس ها به دلایل نژادی و نژادپرستی در تاریخ بشر پیشینه ندارد. بر همین اساس است که تلاش برخی محافل عربی برای دگرگون کردن نام خلیج فارس، تلاشی بی سابقه و به همان اندازه خلاف عرف و اخلاق که همه اصول علمی و اخلاقی بشر متمدن را به چالش می گیرد. پیشینه این تلاش نامیمون در حقیقت به دهه ۱۹۳۰ باز می گردد: به دورانی که سرچارلز بلگریو (Sir Charles Belgrave) نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، به عنوان ((مشاور امیر بحرین)) در خدمت استعمار بریتانیا بود.

وی در برابر ادعای تاریخی ایران نسبت به بحرین که در هماندهه مطرح شده بود، سخت برآشفته شد و این ادعا و بیدار شدن ایران و ایرانی را خطری برای دوام استعمار کشورش بر سرزمین های عربی خلیج فارس قلمداد کرد و در جهت مقابله با ایران و ایرانی بودن نام آن دریا تلاش نمود. در این تلاش، او پرونده ای را برای دگرگون کردن نام خلیج فارس به ((خلیج عربی)) فراهم آورد و این پرونده را به دولت خود تقدیم نمود. بریتانیا در آن هنگام، از یک سو سخت

درگیر رقابت‌های ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک با امپراتوری نوین اتحاد جماهیرشوروی در خاورجهان بود و از سوی دیگر تلاش حکومت جدید رضا خان برای تقویت حس ناسیونالیستی ایرانیان، در منطقه رویارویی داشت. این رویارویی‌ها به گونه مناقشات سرزمینی گسترده‌ای میان ایران و بریتانیا بر سر جزایر بحرین، قشم، هنگام، تنب بزرگ، تنب کوچک، ابوموسی، سیری و بخش‌هایی از خوزستان و کرانه‌های ایرانی خلیج فارس خودنمایی داشت. با توجه به حجم گسترده این مناقشات در سرفرین آن دوران برای بریتانیا بود که لندن ترجیح داد پرونده یادشده را نادیده گیرد تا از افزوده شدن برانبوه کشمکش‌ها جلوگیری کند. این وضع تا سال ۱۹۵۸ ادامه یافت. در سال یادشده عبدالکریم قاسم و سرهنگ‌های یار و یاور او در عراق کودتا کرده و آن کشور تأسیس شده توسط استعمار بریتانیا را مرکزی برای تعصبات عربی قلمداد نمودند و سراسر منطقه را به دوران تازه‌ای از تلاطم و کشمکش سیاسی کشاند.

سرهنگ قاسم، هنوز از گرد راه نرسیده، داعیه رهبری دنیای عرب را در سر پروراند. از آنجا که عراق در خط مقدم مبارزات عرب در برابر دشمن ملی آنان یعنی ((اسرائیل)) نبود و قرار داشتن در خط مقدم مبارزه علیه ((دشمن ملت عربی))، ضرورت اجتناب ناپذیری برای رسیدن به رهبری عرب شمرده می‌شد، وی کوشید تا از ایران ((دشمن مشترک)) تازه‌ای برای همه اعراب درست کند، آن چنان که دیگر نه تنها اعراب، بلکه خود نیز در خط نخستین مبارزه با آن باشد. حساسیت‌های فراوان جغرافیای سیاسی مربوط به چگونگی ترکیب ملت در عراق، از سوی دیگر، به گونه آشکاری بر همه سیاست‌های داخلی و خارجی عراق از آن تاریخ سایه افکن شد. بریتانیا در پایان جنگ جهانی اول، با سرهم کردن سه استان موصل، بغداد و بصره از عثمانی پیشین و با ترکیب کردن سه گروه جمعیتی ناهمگن از سه ملیت جدا از هم، عراق را به وجود آورده بود. این ترکیب ناهمگن، شامل یک بلوک جمعیتی ۲۰ درصدی از اعراب سنی مذهب بود که در اقلیت مطلق بوده ولی حکومت را - دستکم تا پایان حکومت صدام - در اختیار داشت: یک بلوک ۲۵ درصدی از کردهایی آریایی که با ایران پیوندی فرهنگی و تباری دارد و یک اکثریت ۵۵ درصدی از شیعیان عرب زبان که با ایران پیوندی مذهبی، تباری و فرهنگی دارد.

به این ترتیب، پیوندهای استوار مذهبی، فرهنگی و تباری بیش از هشتاد درصد مردم عراق با ایران، حکومت‌گران از اقلیت در آن کشور را نسبت به ایران و ایرانی بودن حساس کرده و دلیل دیگری برای دشمنی‌ها با ایران برای بعضی‌ها فراهم آورده بود. به این ترتیب بود که رژیم عبدالکریم قاسم، میراث‌خواری عوامل استعمار بریتانیا همچون سرچارلز بلگریو را در دشمنی با ایران و در فارسی‌زدایی خلیج فارس، پیش‌گرفت و نام ساخته و پرداخته بلگریو، یعنی عنوان ساختگی ((خلیج عربی)) را برای خلیج فارس اعلام نمود. این همان دشمنی‌هایی است که رژیم صدام در عراق

از عبدالکریم قاسم و سرمشق او، یعنی چارلز بلگریو، به میراث برده بود دشمنی هایی که چهل سال کینه توزی و تبلیغات زهرآگین ضدایرانی و هشت سال جنگ و انتقام جویی رابه ایران و ایرانی تحمیل کرد. باهمه این احوال، اقدام عبدالکریم قاسم ثمری نداشت و ددمنشی های رژیم او بیشتر از آن بود که اجازه دهد دنیای عرب و دنیای پهناورتر از آن، بی اخلاقی های وی را سرمشق بی اخلاق شدن خود در جهان کنونی قرار دهد تا آن که بعضی های استالینیستی کنونی، از راه کودتادر سال ۱۹۶۸، حکومت بغداد را به دست گرفتند و در راه واقعیت دادن به رویاهای استعما ریسرچارلز بلگریو و عبدالکریم قاسم، مبارزه تبلیغاتی دهشت انگیزی را برای دگرگون کردن نام نام خلیج فارس آغاز نمودند و دراین راه هزاران میلیون دلار از دارای ملی سه گروه ملتی عراق را بیهوده صرف کردند. پیش از روی کار آمدن دارودسته رژیم بعثی در عراق، در اوج هیجان های نژادپرستانه ((پان عربیستی)) مصریان، در سال ۱۹۶۲ بود که عبدالناصر تصمیم گرفت، برای بیرون راندن دیکتاتور بغدا از دایره رقابت های نامیمون بر سر رهبری دنیای عرب، ((کارت برنده)) عربی تغییر نام خلیج فارس را از دست عبدالکریم قاسم خارج کند. وی در آن تاریخ درسخرانی پرهیجانی پیرامون نژادپرستی های عربی ((پان عربیزم)) در نامیدن خلیج فارس از نام ساخته شده سرچارلز بلگریو برای این دریابهره گرفت. عبدالناصر فراموش کرد که پیش از آن تاریخ، وی در تشریح دامنه های جغرافیایی دنیای عرب، بارها نوشته و فریاد برآورده بود که دنیای عرب پهنه ای است ((من المحيط الاطلسی الی الخلیج الفارسی)).

در کتابی که یکی از یاران عبدالناصر در سال ۱۹۵۵ تحت عنوان ((الدعوة تحریریة الکبری)) انتشار داد، آن رهبر مصر که نه تنها خود را ((عرب))، که عرب را از ((نژاد برتر)) می دانست، در مقدمه ای بر آن کتاب، دنیای عرب را ((از اقیانوس اطلس تا خلیج فارس)) خوانده و امضای خود را بر پای آن نوشته نهاد. اما آیا می توان از اربابان نژادپرستی انتظار حرمت نهادن برگرفته، نوشته، تعهد و امضای خود را داشت؟ ولی می توان انتظار رعایت اخلاق و اصول علمی را از آگاهان و اندیشمندان عرب داشت. شمار زیادی از اندیشمندان دنیای عرب، از آن تاریخ تا کنون، در میزان گسترده ای پای بندی به اخلاق و اصول علمی را نشان داده اند. انتشار شمار زیادی از نقشه های رسمی و نیمه رسمی چاپ شده در دنیای عرب از تاریخ اعلام میراث بری عبدالکریم قاسم از استعمار در دگرگون کردن نام خلیج فارس و از تاریخ اوج گیری پان عربیزم ناصری، تا سال ۱۹۷۵ که انتشار نخست کتاب حاضر و واقعیت یافت، گویای این حقیقت است ...

دکتر سید محمد نوفل، معاون دبیرکل اتحادیه عرب و نماینده دولت مصر در کنفرانس حقوق بشر تهران (۱۹۶۸)، در مصاحبه ای با خبرنگاران پیرامون نام خلیج فارس چنین گفت: ((... من کوشش هایی را که برای تغییر نام خلیج فارس به خلیج عربی صورت می گیرد، مورد استهزا قرار داده و این کوشش ها را بی نتیجه دانسته و محکوم می کنم.)) وی

افزود که مطالعاتی درباره منطقه خلیج فارس دارد و در کتابی که در سال ۱۹۵۲ درباره این منطقه نوشته، همه جا از خلیج فارس به همین نام یاد کرده است و تنها شیخ نشین های خلیج فارس را نه عرب و نه ایرانی (یعنی آمیخته ای از عرب و ایرانی) دانسته است (روزنامه کیهان، شماره ۷۴۲۰، تهران، چهارشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۴۷).

نگاهی به پیشینه تاریخی فارسی زدایی خلیج فارس

حکومت هند بریتانیا، پس از ورود به خلیج فارس و ایجاد کنترل بر این منطقه، از سستی ها و بی خبری های ایران قاجاری بهره گرفته و دامنه اقتدار خود را در جزیره ها و کرانه های جنوبی خلیج فارس گسترش داد. این گسترش نفوذ راه از راه امضای یک سلسله قراردادهای تحت الحمایگی با شیوخ قبایل جنوبی خلیج فارس در سال های میان ۱۸۲۰ تا ۱۸۹۰ (میلادی) واقعیت یافت: قبایلی که در آن دوران هنوز به گونه هایی مبهم در تابعیت ایران بودند. رهبران سیاسی ایران در بی خبری کامل بودند و اعتراض های حاج میرزا آغاسی، یکی از نخست وزیران وقت مبنی بر این که این قراردادها را به رسمیت نخواهد شناخت، نتوانست از تبدیل شدن این سرزمین های تحت تابعیت ایران در جنوب خلیج فارس به ((امارات)) تحت الحمایه بریتانیا جلوگیری کند. این استراتژی بریتانیایی برای گسترش استعمار سرزمینی در منطقه که می تواند استراتژی انگلیسی-عربی کردن جنوب خلیج فارس به بهای فارسی زدایی خلیج فارس ((de-persianization of the Persian Gulf)) نام گیرد، تا آغاز قرن بیستم ادامه پیدا کرد. در این دوران، بریتانیا که کسب امتیارات سرزمینی در کرانه های جنوبی خلیج فارس را آسان یافته بود، تلاش کرد تا در پی تسخیر مقر قاسمیان (قواسم یا جواسم) در جلفار (رأس الخیمه کنونی)، قاسمیان بندر لنگه در کرانه های شمالی خلیج فارس را نیز به اطاعت خویش درآورد. استراتژی فارسی زدایی خلیج فارس در پس کرانه های شمالی این دریا و تلاش بریتانیا در راه تبدیل بندر عباس، لنگه، بوشهر و خوزستان به یک سلسله ((امارات عربی)) جدید، پیشینه ای طولانی داشته است. از همان آغاز ورود به خلیج فارس بود که نیروهای بریتانیایی، بدون اجازه ایران، جزیره هنگام را اشغال کرده و در جزیره قشم مستقر شده و حمله به بندر لنگه را هدف قرارداد. این حمله، به دلیل اعتراض مستقیم دولت ایران، در آن تاریخ صورت نگرفت.

قضیه بندر عباس

این حقیقت که سرزمین‌های شمالی، میانی و بخش‌هایی از جنوب خلیج فارس به ایران تعلق داشت و مورد استفاده یا تحت اداره مشترک ایران و قبیله‌های عرب موسوم به عمان در سده‌های هیجده و نوزده بود، به خوبی در شیوه‌ای که حکومت ایران در مجاز نمودن یا محدود ساختن فعالیت‌های قبیله‌های عرب در آن سرزمین‌ها به کار می‌برد، هویدا است. قاسمیان مسندم و امامان عمان و مسقط، در اوج فعالیت‌های خود پس از سرنگونی صفویان، اهمیت بسیاری برای جزایر استراتژیک قشم، هنگام، هرمز و لارک قائل بودند. برای آنان بندرعباس در کرانه‌های شمالی تنگه هرمز، کلید کنترل جزایر یادشده محسوب می‌شد (۱).

تشخیص این حقیقت، دارای اهمیت بسیار است که فعالیت‌های آنان در آن بخش خلیج فارس، چیزی بیش از تحركات سیاسی یا استراتژیک قبیله‌ای در سرزمین‌های ایران نبود و به هیچ وجه حاکمیت ایران بر آن سرزمین‌ها را در خطر قرار نمی‌داد. حتی حکومت نادرشاه افشار با آن حساسیت شدید و دقت نسبت به حاکمیت و تمامیت ارزی ایران، به قبیله‌های عرب بنی معانی اجازه می‌داد تا اجاره دار بندرعباس و جزایر قشم و هرمز باشند (۲).

کنترل اجاره داری این سرزمین‌ها را سید سلطان بن احمد (که در سال ۱۷۹۳ خود را سلطان مسقط نامید)، در اواخر سده هیجده از چنگ بنی معانی بیرون کشید. حکومت ایران بر اساس تقاضای سید سلطان، در سال ۱۷۹۸ طی فرمانی اجازه فعالیت‌های اقتصادی در بندرعباس و جزایر قشم و هرمز را در برابر مالیات سالانه شش هزار تومان به وی واگذار نمود (۳).

در ۱۲ اوت همان سال ۱۷۹۸، کمپانی هند شرقی بریتانیا توافقی با سلطان مسقط به امضاء رساند که به موجب آن سید سلطان متعهد گردید در مسائل بین‌المللی همواره جانب دولت بریتانیا را بگیرد و به بریتانیا اجازه دهد تا در صورت تمایل، در بندرعباس اقدام به استقرار پادگان نماید (۴).

سید سعید بن احمد، جانشین سید سلطان، در سال ۱۸۱۱ به موجب فرمان فتحعلی شاه قاجار لقب اشرافی (اریستوکراتیک) عرفی ایران یعنی ((خان)) گرفت و اجاره داری بندرعباس، بحرین، شمیل و میناب به وی واگذار شد (۵). امام مسقط در مقابل پذیرفت که عوارض و مالیات سالانه را به حاکم فارس بپردازد. وی با جلب رضایت ایران، در سال ۱۸۱۶ به بحرین حمله ور شد و برای مدتی آنجا را در اشغال داشت. وی، شیخ یوسف بن نهبان را به عنوان نایب حکمران خود در بندرعباس محسوب نمود (۶).

شیخ یوسف، مرد دانا و زیرکی بود. وی با سرعت به توسعه منابع اقتصادی و افزایش درآمد از سرزمین تحت اجاره پرداخت. وی کمیز، دولت آباد ابراهیمی، سردره کچی و بندر خمیرتا مجاورت کچ و مکران به همراه ۳۳۰ روستا را به قلمرو خود افزود و بر برخی نواحی لارستان کنترل یافت (۷). وی تنها مرگ فتحعلی شاه در سال ۱۸۳۵ به دولت ایران وفادار ماند و از آن تاریخ به بعد دادن مال الاجاره به دولت ایران را متوقف کرد و عملاً یاغی شد و راه استقلال در پیش گرفت. در این دوره یاغی گری که نوزده سال به درازا کشید، اجاره نشینی سلطان مسقط در بندرعباس و توابع، عملاً به یک شیخ نشین نیمه مستقل عرب تبدیل شد، همانند امیرنشین های عربی که بریتانیا در جنوب خلیج فارس درست کرده بود.

مکاتبات متعدد مبادله شده میان شیخ یوسف و افسران بریتانیایی از جمله سرگرد هنل (۸)، به خوبی بیانگر تلاش شیخ یوسف برای ایجاد رابطه تحت حمایتی با بریتانیا است، همانند رابطه ای که افسران انگلیسی با شیوخ امارات تحت حمایتی در جنوب خلیج فارس برقرار کرده بودند. یک سلسله مکاتبات دیگر میان کلنل شیل، وزیر مختار بریتانیا در تهران، با دولت ایران نشان دهنده این است که منافع استعماری بریتانیا تمایل به تبدیل بندرعباس و توابع به یک امیرنشین نیمه مستقل عرب در تحت حمایتی بریتانیا داشت، همانند آنچه در جنوب خلیج فارس، در هرات و درخاور ایران به وجود آمده بود (۹). دولت های ایران، تحت صدارت حاج میرزا آغاسی و میرزا تقی خان امیرنظام (امیر کبیر) در آن دوره نوزده ساله نتوانستند سرکسی شیخ یوسف و مداخله های افسران استعماری بریتانیا را از میان ببرند. در حالی که حاج میرزا آغاسی به صدور یک اعلامیه رسمی در اعتراض به قراردادهای تحت حمایتی بریتانیا با شیوخ جنوب در سال ۱۸۴۰ اکتفا کرد، میرزا تقی خان امیر کبیر با صدور اجازه رسمی تفتیش کشتی های ایرانی در خلیج فارس توسط بریتانیا در سال ۱۸۵۱، عملاً به پیشرفت سیاست های استعماری بریتانیا در خلیج فارس کمک کرد. این نکته هنگامی به درستی درک خواهد شد که توجه شود، بر اساس حقایق جغرافیایی، تاریخی و حقوقی مستند موجود از آغاز تا نیمه نخست قرن نوزدهم، هیچ حکومت یا دولت در خلیج فارس جز ایران وجود نداشت. بریتانیا در سال ۱۸۱۹ به بهانه جنگیدن با دزدان دریایی (شیوخ القاسمی) وارد خلیج فارس شده بود و می کوشید به بهانه مبارزه علیه تجارت برده، با بازرسی کشتی ها در این دریا بر سراسر خلیج فارس تسلط یابد.

هدف بریتانیا از ایجاد کنترل در این دریا، جلوگیری از نفوذ روسیه در اینجا و ایجاد تهدید نسبت به هندوستان بود. برخلاف این حقیقت که بریتانیا می دانست ایران تنها حکومت و دولت در خلیج فارس است و با اینکه شیوخ و قبایل جنوب در تابعیت سنتی ایران بودند، نیروهای انگلیسی بدون مشورت و اجازه ایران در سال ۱۸۲۰ قبایل یادشده عرب را در

جنوب خلیج فارس شکست داده، جزایر ایرانی قشم و هنگام را اشغال کرده و با امضای قراردادهایی قبایل جنوب را به تابعیت و تحت الحمایگی خود درآوردند. نه تنها بریتانیا به اعتراض‌های رسمی حاج میرزا آغاسی نسبت به این قراردادها توجهی نکرد، بلکه برای رسمیت حقوقی بخشیدن به دخالت‌های استعماری خود در خلیج فارس کوشید که از راه گرفتن اجازه از دولت ایران (تنها موجودیت سیاسی رسمی و مشروع در خلیج فارس) در زمینه بازرسی کشتی‌ها در این دریا دخالت‌های استعماری خود در خلیج فارس رسمیت و مشروعیت دهد. به این ترتیب بود که با امضای قرارداد ۱۸۵۱ (شوال ۱۲۶۷ هجری) ((میان دولت علیه ایران و دولت بهیه انگلیس در باب غلام وکنیز سیاه))، میرزا تقی خان امیر کبیر به ((کشتی‌های جنگی دولت انگلیس و کمپانی)) اجازه داد تا یازده سال از آن تاریخ ((به جهت احتمال حمل غلام وکنیز سیاه، کشتی‌های تجارتی ایران را به تفصیلی که در این صفحه مرقوم می‌شود، تفحص نمایند...)) (نگاه کنید به متن قرارداد شوال ۱۸۵۱=۱۲۶۷ که در آثاری چند منعکس است، از جمله کتاب ((قرارها و قراردادهای دوران قاجاریه))، تألیف دکتر وحیدنیا) (۱۰)

در سال ۱۸۵۴ (۱۲۷۱ هجری) صدراعظم وقت، میرزا آقاخان نوری، به گونه جدیدی با امور بندرعباس روبه‌رو شد. وی پس از اعزام نیروی نظامی به بندرعباس و شکست دادن شیخ یوسف در ۲۸ ژوئیه ۱۸۵۵ (۱۳ ذی القعدة ۱۲۷۱) در نامه‌ای به وزیرمختار بریتانیا در تهران، نه تنها از سیاست‌های بریتانیا در خلیج فارس شکایت نمود - مستقیماً با منافع و حاکمیت‌های سرزمینی ایران تضاد مستقیمی پیدا کرده بود - بلکه به پیشینه ارتباط (تابعیت) سنتی امام مسقط با ایران اشاره کرد (۱۱). کلنل شیل در پاسخ اشاره کرد که اظهارات مربوط به ارتباط سنتی امام مسقط با ایران را درک نمی‌کند (۱۲). در این میان سید سعید، امام مسقط، ولیعهد خود، سید ثوینی (۱۳) را با نیرویی مأمور بازپس گرفتن بندرعباس کرد. وی در تابستان ۱۸۵۵ موفق به تصرف آن نواحی شد. این تحول واکنش شدیدتری را از سوی ایران برانگیخت. صدراعظم نوری، در اندیشه برچیدن بساط اجازه نشینی عربی در سرزمین‌های ایرانی، نیروهای تازه‌ای را فراهم و از فارس و کرمان اعزام کرد و برخلاف تهدیدهای افسران استعماری بریتانیا در حمایت از شیخ یوسف و سید ثوینی، او و لشکر عربی او را شکست داده و بندرعباس را از چنگ وی و امام مسقط بیرون آورد (۱۴).

شکست قلع نیروهای عمانی (مسقطی) موجب شد تا امام مسقط تقاضای تجدید اجازه بندرپیشین بندرعباس و نواحی وابسته به آن را از دولت ایران بنماید. تقاضای آنان پذیرفته شد و قرارداد اجازه بیست ساله‌ای تحت نظارت صدراعظم نوری تنظیم گردید که سلطان مسقط در آوریل ۱۸۵۶ (۲۵ رمضان ۱۲۷۲) آن را امضا کرد (۱۵).

بر اساس شرایط ماده یک این قرارداد، سلطان مسقط به عنوان حکمران / اجاره دار جزو اتباع ایران درآمد. طبق ماده دو، پرداخت سالیانه بابت اجاره داری بندرعباس به دولت ایران از شش هزار به شانزده هزار تومان افزایش یافت. مطابق ماده دیگر، سلطان مسقط به عنوان حکمران بندرعباس از دادن اجازه ورود به هر تبعه خارجی به نواحی تحت اجاره، با نزدیک شدن هر کشتی خارجی به کرانه های نواحی یادشده منع گردید (۱۶) سلطان مسقط، پیش از قرارداد یادشده در بیست و شش آوریل ۱۸۵۶ (۲۰ شعبان ۱۲۷۲) طی نامه ای سرسپردگی به دولت ایران را اعلام نمود (۱۷)

این قرارداد مورد پسند حکومت هند بریتانیا واقع نشد و آنان را علیه صدراعظم نوری، تحت الحمایه پیشین خود، برانگیخت. شکاف میان آنان و صدراعظم در همان سال ۱۸۵۶ با تصرف هرات از سوی نیروهای اعزامی صدراعظم از تهران، بیشتر شد، ناحیه ای که برای بریتانیا اهمیت استراتژیک فراوانی داشت. بریتانیا در واکنش، بنادر و جزایر ایران در خلیج فارس را مورد حمله قرارداد. میرزا آقا خان نوری با توجه به اهمیت خلیج فارس در برابر هرات، به شرط خروج همه نیروهای طرفین از هرات و خلیج فارس، خواستار صلح گردید. بریتانیا، در مقابل، خواستار عزل صدراعظم نوری از مقامش شد. وی از آن مقام معزول و تبعید گردید و اندکی بعد مسموم شد.

قضیه بندرلنگه

هنگامی که در سال ۱۷۵۹ دزدان دریایی به اقامتگاه کارگزاران سیاسی بریتانیا در بندرعباس حمله کردند، کمپانی هند شرقی از کریم خان زند طلب خسارت کرد. شیخ نصرخان، والی لار، مامور خاتمه دادن به هرج و مرج در بندرعباس و هرمز شد. درگیری جنگ میان نیروهای ملا علی شاه اجتناب ناپذیر شد. لشکری متشکل از ۱۰۰۰ جنگجو به فرماندهی شیخ قاسم جلفار (رأس الخیمه کنونی) در حمایت از ملا علی وارد بندرعباس شد با تداوم جنگ، یک شاخه از قاسمی ها موفق شد که در بندرلنگه، لافت، شناس و جزیره قشم استقرار یافت. کریم خان زند که در تدارک گسترش قلمرو خود، نیازمند بهره گرفتن از پشتیبانی قبایل ساکن در کرانه هابود، ضابطی (کدخدایی) بندرلنگه را به شیخ صالح، رئیس قبیله قواسم یا قاسمی داد. پسران و نوادگان این شیخ توانستند به مرور این مقام را به حکومت (والی گری) خود مختار قاسمی در نظام فدراتیو ایران تبدیل نمایند. دولت ایران در سال ۱۸۸۵ سازمان اداری کهن فدراتیو را که از دوران صفوی برجای مانده و کارایی خود را از دست داده بود، دگرگون کرده و ایران را به ۲۷ ایالت تقسیم نمود که بیست و ششمین آن ایالت بنادر خلیج فارس بود. در همان سال شیخ یوسف قاسمی که از سال ۱۸۷۸ بر بندرلنگه

حکومت داشت، به دست عموزاده اش، شیخ قطیب بن راشد به قتل رسید. این رویداد دولت ایران را بر آن داشت تا به خود مختاری قاسمی ها دربندرلنگه و توابع آن پایان دهد و این ولایت را به کنترل مستقیم ایالت بیست و ششم درآورد.

شیخ قطیب به دستور امین السلطان در سال ۱۸۸۷ دستگیر گردید و به اتهام قتل شیخ یوسف به تهران فرستاده شد و در آنجا درگذشت. به این ترتیب حکومت خودمختاری القاسمی در سال یادشده دربندرلنگه پایان گرفت. اگرچه بریتانیا در طول سال های یادشده از پیشرفت خودمختاری القاسمی دربندر لنگه راضی بود و در عمل دست به اقدام ویژه ای برای تبدیل آن به یک شیخ نشین عربی دیگر در شمال خلیج فارس نزد، ولی از سقوط آن حکومت خودمختاری برآسفت و ادعای مالکیت قاسمیان شارجه بر جزایر ایرانی تنب، سیری و ابوموسی را پیش کشید. بریتانیا در این راستا ادعا می کرد اگرچه قاسمیان بندرلنگه، حاکمان مأمور دولت ایران دربندر لنگه و توابع آن بودند، مالکیت آنان بر جزایر یادشده که پیوسته از توابع بندرلنگه بوده اند، میراث قبیله ای آنان است و پس از سقوط قاسمیان بندر لنگه باید به عموزادگان آنان در شارجه تحویل گردد. بریتانیا در پی این استدلال ها، جزایر تنب و ابوموسی را در سال ۱۹۰۳ اشغال کرد و متعلق به شیوخ قاسمی شارجه و بعد رأس الخیمه دانست، این وضع ادامه پیدا کرد تا این که بریتانیا پس از یک سال گفت و گوی رسمی با دولت ایران در سال ۱۹۷۱ جزایر یادشده را به ایران بازگرداند.

قضیه خوزستان

از آغاز تاریخ نگارش یافته ایران تاکنون، خوزستان همواره بخشی از این کشور بود و هرگز به هیچ نامی جز ((خوزستان)) نامیده نشد. نامی جغرافیایی که از سوی همه تاریخ نویسان و جغرافیایانویسان در همه زمان ها مورد احترام بوده است. خوزستان پیوسته سرزمینی آبادان از کشور ایران بوده و به کشت نیشکر شهرت داشته است. نام این سرزمین از دواژه دستور زبان فارسی تشکیل می شود: یک پیشوند ((خوز)) و یک پسوند ((ستان)) خوز در فارسی کهن – از زبان های هندواروپایی – به معنی ((محل)) یا ((مکان)) بود. مترادف این واژه در زبان انگلیسی – یک زبان هندو اروپایی دیگر – ((هاوس)) است به معنی ((خانه)) یا ((مکان)) که همچنان مورد استفاده قرار دارد. و ((اهواز)) نام شهر مرکزی خوزستان، نیز از همین ریشه می باشد. گونه فارسی کهن این نام، ((اهوز)) یا ((هوز)) است که تلفظی شبیه خوز فارسی یا هاوس انگلیسی است. برخلاف صورت کنونی تلفظ این نام که شبیه ((جمع مکسر)) عربی است، این نام ریشه ای فارسی دارد و به همان معنی محل یا مکان آمده است. اگر ((اهواز)) را واقعاً یک جمع مکسر عربی بدانیم، مفرد آن قطعاً هوز یا خوز خواهد بود که در اصالت ایرانی این نام تغییری نمی دهد. از همین ریشه هند و اروپایی

واژه ای در زبان عربی به امانت گرفته شده و همچنان مورد استفاده قرار دارد. این واژه ((حوش)) نیز به همان معنای محل، مکان یا ((اطراف)) است و از آن واژه هایی در عربی ساخته شده است همانند ((حاشیه)) و ((حواشی)) و غیره. استان نیز پسوندی فارسی است به همین معنا. به این ترتیب، از ترکیب دو واژه خوز و استان – که هر دو به یک معنی است – باید نتیجه دست دهد که واژه خوز در این ترکیب بیان کننده نام گروه ویژه ای از مردمان است و خوزستان باید به معنی محل یا مکان مردم خوزی باشد. مراجعه به اسناد تاریخی این نظر را تأیید می کند. چنان که مردمان این سرزمین در اسناد باستانی و تاریخی ((خوزیان)) یا ((سوزیان)) نامیده می شوند و خوزیان به احتمال قوی گونه دیگری از واژه سوزیان است و این هردو اشاره به ساکنان ((سوزا)) یا ((شوش)) دارد و می دانیم که سوزا یا شوش نه تنها نام مهمترین شهر خوزستان در روزگاران باستانی بود، بلکه در عصر هخامنشیان سراسر خوزستان را سوزا می خواندند. خوزستان، پیشرفت و آبادانی را از روزگاران هخامنشیان آغاز کرد. آنان شهر سوزا یا شوش را پایتخت زمستانی مشترک المنافع بزرگ خود ساختند. (۵۵۰-۳۳۰ ق.م) داریوش شاه، مشترک المنافع بزرگ هخامنشی را به بیست ساتراپی تقسیم کرد که خوزستان یکی از آن ساتراپی ها بود. وی جاده شاهنشاهی را از شوش در خوزستان به سارد در دریای اژه ساخت که نخستین راه ارتباطی در تاریخ بشر شمرده می شود. در سده های نخستین تاریخ میلادی، مشترک المنافع ساسانی ایران (۲۲۴ – ۶۵۱ م) توجه ویژه ای به خوزستان داشت. در عصر خسرو انوشیروان معروف به دادگر بود که نخستین دانشگاه در تاریخ بشر در گندی شاپور خوزستان تأسی شد و در این دانشگاه بود که با آمدن دانشمندان مهاجر رومی، بزرگترین گردهم آیی علمی روزگاران باستان تشکیل شد. ساسانیان تلاش گسترده ای را برای آبادانی خوزستان به کار گرفتند. سده های بزرگی بر روی رودخانه ها بسته شد که از آن میان سده های گرگر، شتیه، شادروان، آبریز و شوشتر آوازه و اهمیت بیشتری داشتند. صنایع شکر، پارچه بافی، فلزکاری، قالی بافی و صنایع موسیقی در این عصر درخشش فراوانی یافتند. در مجموع، بناهای بزرگی که هخامنشیان و ساسانیان در خوزستان ساختند در روزگاران خود همانند نداشتند. از میان این آثار، موارد زیر درخور توجه بیشتری است:

۱_ شهرها و کاخ های بزرگی که هخامنشیان بر تپه های آپادانا و سوزا بنا کردند.

۲_ شهر مسجد سلیمان و بناهای تاریخی بردنشانده.

۳_ پل دزفول روی رود ((دز)) که نام شهر دزفول یا دزپیل (پیل و پل) واژه های باستانی فارسی هستند به همان معنی کنونی ((پل)) از همین واژه آمده است.

۴_ سد شوشتر که سد شادروان یا بند قیصر نیز خوانده می شود.

۵_ مراکز علمی گندی شاپور.

۶_ بناهای مشهور به پای پل.

۷_ کانال ها وتونل های آب رسانی که آب رودهای کرخه ودز را به دشت های خوزستان منحرف می ساختند.

۸_ سد اهواز روی رود کارون.

۹_ بناهای ایوان کرخه.

۱۰_ جائه شاهنشاهی با آوازه جهانی آن.

اشغال ایران از سوی اعراب در سده هفتم میلادی به ویرانی خوزستان انجامید. سدها شکسته شدند و کشتزارها خشکیدند. صنایع نیشکر از میان رفته و شهرها و کاخ ها ویران شدند. کانال ها وتونل های آب رسانی متروک ماندند و مراکز علمی گندی شاپور پس از اندکی بسته شد. این ویرانی بزرگ خوزستان، در نتیجه حمله های پی در پی اعراب و عثمانیان در طول سده ها بارها و بارها تکرار شد. همزمان با آغاز جنبش های استقلال خواهی ایرانیان علیه چیرگی خلافت عباسی در بغداد در دوران تاریخی بین قرون دوم و نهم هجری، خوزستان به یکی از مراکز پراهمیت مقاومت ایرانیان در برابر چیرگی بیگانه تبدیل شد. به هنگامی که امپراتوری صفویان در ایران سر بر آورد، خوزستان نیز آبادانی و پیشرفت دوباره آغاز کرد. از سوی دیگر، در خورتوجه فراوان است که مورخان و جغرافیانویسان عرب هرگز این سرزمین ایرانی را به نامی جز ((خوزستان)) ننامیدند (۱۸). بشارین بر، شاعر عرب، گوید:

((ایلتس المعروف من اهل واسط و واسط ماوای کل علع و ساقط

علوج و انیاط و خوز تجمعت شرار عباداله من کل غائط))

در میان دیگر اندیشمندان عرب روزگاران کهن، ابودلف (۳۴۱ هـ) این سرزمین را خوزستان نامید. مقدسی، معروف به البشاری، خوزستان را در کتاب معروف خود احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، چنین توصیف کرده است:

((اقلیم خوزستان - هذا الاقلیم ارضه نخاس، نباتها الذهب کثیر الثمار و الازراز و القصب و فیه الانجاص و الحبوب و الرطب و الاترنج الفائق و ارمان و العنب نذیز طیب انهاره عجب بره الدیباچ و... الخ.))

((یعنی - سرزمین خوزستان، خاک این سرزمین مس است و گیاهانش طلا، میوه و برنج و نیشکر در آن فراوان است و در آن گلایی و حبوبات و خرما باشد. مرکبات و انگور و انارش نیکو است. سرزمینی دلگشا و پاکیزه است و جوی هایش شگفت انگیز و سرزمینش چون دیباست و...))

یک دیگر از جغرافیا نویسان پرآوازه عرب، ابوالقاسم محمد بن حوقل البغدادی، فصل کاملی از کتاب خود *صورة الارض* را به خوزستان اختصاص داده و در پیشگفتار این فصل حدود خوزستان را چنین آورده است:

((و اما حدود خوزستان و محلها مما يجاوزها من البقاع المضافة اليها والمصايقه لنواحيها ... الخ.))

((یعنی - اما حدود خوزستان و مکان های آن در میان سرزمین های همسایه آن و آنچه از پیوسته های آن شمرده شوند بدین گونه است ...))

وی آنگاه شرح محل ها و شهرهای خوزستان را ادامه می دهد.

به روزگار قاجاریان در ایران (۱۸۰۰ - ۱۹۲۴) و به هنگامی که مطامع امپراتوری روسیه در راستای خلیج فارس با منافع امپراتوری بریتانیا برخورد پیدا کرد، خوزستان، به دلیل موقعیت ممتاز استراتژیکش، بار دیگر قربانی شد. کشف ذخایر بزرگ نفت در منطقه، اهمیت استراتژیک خوزستان را به ویژه در دیده بریتانیا دوچندان ساخت. آنان که تا تاریخ کشف ذخایر نفتی، خود را بر سر اسر منطقه خلیج فارس و بر اعراب این دریا سروری داده بودند، تصمیم گرفتند امیال جدایی خواهانه شیخ خزعل را در خوزستان تیزی دهند. افسران بریتانیا نیز، همانند خزعل که با آنان قرارداد تحت الحمایگی امضا کرده بود، این استان ایرانی را ((عربستان)) خواندند. آنان ادعا داشتند که سرزمین خوزستان، به دلیل حضور چند قبیله عرب زبان که آن اواخر از بین النهرین بازگشته بودند، عربستان است. آنچه آن عوامل نخواستند بدانند این حقیقت بود که تیره های یاد شده عرب زبان - که همچنان در خوزستان در اقلیت هستند - در عصر صفویان به بین النهرین مهاجرت کرده بودند.

شایان توجه فراوان است که بین النهرین از روزگاران هخامنشی تا حمله اعراب (۵۵۰ ق م تا ۶۵۱ م) بخش باختری ایران را تشکیل می داد و از عصر دیلمیان تا زمان صفویان (۹۴۵ تا ۱۷۲۳ - م) در دست ایرانیان بود. در روزگاران صفویان، افشاریان و زندیان بین النهرین بارها میان ایرانیان و عثمانیان، گروه های بزرگی از ساکنان منطقه میان خوزستان و بین النهرین به مهاجرت متقابل و چندباره دست زدند همگام با دگرگونی چندباره شرایط سیاسی اجتماعی

بین‌النهرین در این دوران، تیره‌هایی چون بنی‌کعب و بنی‌طرف چند بار میان خوزستان و بین‌النهرین آمدوشد کردند. هنگامی که این پیشینه‌ها به دقت مورد توجه قرارگرفتند، تنها اثبات تبار غیر ایرانی این تیره‌ها آسان نخواهد شد، بلکه بس دشوار خواهد بود که مردم سراسر بین‌النهرین از تبار ایرانی شمرده نشوند. تیره‌های عرب زبان خوزستان اگر هم از تبار ایرانی نباشند، دل‌بستگی‌شان به ایران است و در خلال حمله نظامی عراق به ایران در دهه ۱۹۸۰ این دل‌بستگی به ایران را آشکارا به نمایش درآوردند.

فرارسیدن دوران ثروت نفتی در نیمه دوم قرن بیستم، آبادانی و پیشرفت خوزستان را تضمین کرد. خیلی زود این سرزمین ایرانی به صورت نمونه‌ای از پیشرفت‌های صنعتی و کشاورزی در منطقه خلیج فارس خودنمایی کرد. هنگامی که افسرانی با ایده‌های بعثی ((پان‌عربیستی)) افراطی حکومت عراق را در سال ۱۹۵۸ و سپس در سال ۱۹۶۸ به دست آوردند، سیاست‌های کهنه هند بریتانیا در زمینه ((فارسی‌زدایی خلیج فارس)) دوباره سربرآورد. با درپیش گرفتن سیاست‌های امپریالیستی قرن نوزدهمی بریتانیا در خلیج فارس، حاکمان جدید عراق جنگ تبلیغاتی بزرگی را علیه ایران آغاز کردند و مدعی شدند که سراسر خلیج فارس ((خلیج عربی)) است و علیه تلاش‌های ایران در راه بازستانی جزایر قشم، هنگام، کیش، لاوان، تنب، ابوموسی، بحرین و سیری که بریتانیا در راستای سیاست فارسی‌زدایی خلیج فارس در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم از ایران جدا کرده بود، سخت تبلیغ کردند. این درست است که قاجاریان در دوره‌ای ویژه‌ای از تاریخ خود، خوزستان را به دلیل نشان دادن کبر و نخوت نسبت به اعراب عربستان، خواندند، ولی این خواندن برای تحقیر بود.

برای آشنایی با این مسئله که اصطلاح ((عربستان)) چگونه بازگوکننده کبر و نخوت ویژه قاجاری است، باید به ویژگی‌های دستوری زبان فارسی توجه کنیم. پسوند ((ستان)) چنان‌که گفته شد، به معنی محل یا مکان چیزی یا کسی به کارگرفته می‌شود. در عین حال، گاه در گویش عادی فارسی پیش می‌آید که این پسوند به گونه تمسخر یا نمایش کبر و نخوت نسبت به چیزی یا کسی نامحسوب به کار می‌رود. پیش می‌آید که ایرانیان در گویش روزمره، در حالتی از تمسخر یا نخوت، برای مثال، رستورانی را که پر از مشتریان عرب شده باشد، ((عربستان)) می‌خوانند. قاجاریان که به کبر و نخوت شهره بودند – که این خصلت خودنمایانگر ناآگاهی و بی‌خبری است – تنها از هنگامی ((عربستان)) خواندن خوزستان را آغاز کردند که خواستند واژه ((عرب)) را در رابطه با آن بخش از کشور خود، به دلیل حضور تیره‌های عرب زبان، سرکوفت داده باشند. به این ترتیب جای تأسف فراوان خواهد داشت اگر چنین تسمیه نخوت‌آلوده و تمسخرآمیز که قاجار برای سرکوفت دادن واژه ((عرب)) به کار می‌گرفت، به عنوان توجیهی برای ((عربستان))

نامیدن خوزستان مورد توجه قرار گیرد. استراتژی فارسی زدایی خلیج فارس در مورد خوزستان نیز اعمال شد. در اوایل قرن بیستم بود که بریتانیا، شیخ خزعل از تیره بنی کعب خوزستان را تشویق کرد تا با وجود این حقیقت که وی یکی از اتباع ایران بود و بر اساس فرمان مظفرالدین شاه قاجار به حق خود مختاری در ناحیه و اموال خود نائل گردیده بود، راه جدایی از ایران را در پیش گیرد. نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، سرپرستی کاکس (۱۹) در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۴ در نقض مستقیم و آشکار استقلال و تمامیت ایران، تضمین کتبی به شرح زیر به خزعل داد:

((اکنون اختیار دارم به جنابعالی تضمین بدهم ... که دولت پادشاهی بریتانیا آمادگی دارد... تا در صورت بروز هر نوع تغییر در دولت ایران ... و نیز در صورتی که دولت ایران قصد دست اندازی و تجاوز به حاکمیت و حقوق مشروع یا اموال و دارایی شما را در ایران داشته باشد، هر نوع حمایتی را که برای یافتن راه حل مورد رضایت شما و ما ضروری باشد، عرضه نماید ... این تضمین ادامه خواهد داشت تا زمانی که شما در برابر دولت ایران، به صلاحدید و مشورت دولت پادشاهی (بریتانیا) گوش فرادهید... ما در حفظ موقعیت اقتدار محلی جنابعالی به بهترین وجه اقدام خواهیم کرد...)) (۲۰)

طی نامه جداگانه ای در ذی قعدة ۱۳۳۲ (سپتامبر - اکتبر ۱۹۱۴) اس.سی. ناکس، مقیم سیاسی و کنسول جنرال بریتانیا در خلیج فارس، به شیخ خزعل، از وی خواست تا در ائتلاف امیر عبدالعزیز سعودی و شیخ مبارک الصباح کویتی علیه عثمانی در بصره شرکت جوید. نماینده بریتانیا به شیخ خزعل پیشنهاد داد که اگر وی در این ائتلاف شرکت کند، دولت بریتانیا در مقابل، به شرح زیر از وی حمایت خواهد کرد:

((در مقابل، من از سوی دولت فخریه (بریتانیا) دستور دارم به آن عالیجناب وعده دهم که در صورت پیروزی ما در آزاد کردن بصره - که ان شاء الله چنین خواهیم کرد - ما بصره را برای بار دوم به عثمانی نخواهیم داد و هرگز بصره را به آن دولت واگذار نخواهیم کرد. فراتر، من دستور دارم که با نگارش این نامه خود، به نمایندگی از سوی مقامات بریتانیا، به آن عالیجناب وعده دهم که آن دولت در مشکلات آتی میان آن عالیجناب و دولت ایران و در صورت حمله آن دولت علیه حکومت عالیجناب ... همه گونه مساعدت را در اختیار آن گذارد... و این وعده، علی رغم تغییر دولت های مختلف در ایران، ادامه خواهد یافت. این وعده نسبت به آن عالیجناب و جانشینان شما از میان پسران شما ادامه خواهد یافت. این وعده تا هنگامی ادامه خواهد یافت که آن عالیجناب و جانشینان شما در همه امور بر اساس قراردادتان با دولت فخریه عمل نمایید...)) (۲۱)

این وضع ادامه پیدا کرد و وزیرمختاربریتانیا درتهران موضوع قراردادها و وعده های دولت خود را با شیخ خزعل به آگاهی دولت ایران رساند واطار کرد که درصورت هر گونه تعرض دولت ایران نسبت به حکومت خزعل درخوزستان،بریتانیا از شیخ خزعل وحکومتش حمایت خواهد کرد.با این حال،در اردیبهشت ماه ۱۳۰۳،رضاخان سردار سردار سپه،نخست وزیر و وزیردفاع ایران که یک سال بعد به عنوان رضاشاه پهلوی در تهران تاج گذاری کرد،وارد خوزستان شد وبا ورود خود به آن سرزمین،نقطه پایان بر حکومت شیخ خزعل نهاد.

پی نوشت ها:

- ۱_ جهانگیر قائم مقامی،بحرین ومسائل خلیج فارس،انتشارات طهوری،تهران ۱۳۴۱، صفحه ۱۳۵
- ۲_ حمید نیر نوری،فتح بندرعباس وجزایر قشم وهرمز،ماهنامه وحید،جلد پنجم،شماره ۴،مورخ ۱۳۴۷،صفحه ۳۱۴.
- ۳_ همان
- ۴_C. U. Aitchison, A Collection of Treaties, Engagemenets and sanads Relating to India and Neighbouring Countries, Vol. 12,Delhi, Government of India printing press, 1909.
- ۵_ برای دیدن این سند ومتن اجاره نامه نگاه کنید به : محمد علی کریم زاده تبریزی،اسناد وفرامین منتشر نشده قاجاری،چاپ لیدن ۱۹۸۹، صفحه ۱۶۱.
- ۶_ محمد تقی خان لسان الملک،ناسخ التواریخ.ویرایش جهانگیر قائم مقامی،تهران ۱۳۳۶،جلد ۳،صفحه ۱۹۹.
- ۷_ همان

۸_Captain Hennell

- ۹_ حمید نیر نوری،همان.
- ۱۰_ دکتر یوسف وحید نیا،قرارها وقراردادها در دوران قاجاریه،انتشار موسسه مطبوعاتی عطائی،تهران پائیز ۱۳۶۲،صفحه ۸۰ تا ۸۲
- ۱۱_ متن نامه میرزا آقاخان صدراعظم نوری به کلنل شیل Colonel Sheil وزیرمختار بریتانیا درتهران،مورخ ۱۳ ذیقعد ۱۲۷۱،اسناد دولت ایران،جلد ۶۱۵۸.

۱۲_ متن نامه کنل شیل، وزیر مختار بریتانیا در تهران، به صدراعظم ایران، میرزا آقا خان نوری، مورخ ۱۷ ذی قعدة ۱۲۷۱، استان دولت ایران، جلد ۶۰۴۴

13_Seyyed Thuwaini

۱۴_ جهانگیر قائم مقامی، همان، صفحه ۱۴۴ تا ۱۴۵

۱۵_ لسان الملک، همان، صفحه ۲۲۹

۱۶_ برای متن فارسی و عربی این سند استثنایی نگاه کنید به: مجموعه اسناد حکومت ایران، جلد ۶۱۶۵ و ۶۱۹۳

۱۷_ همان

۱۸_ برای آشنایی با منافع مربوط به اسناد معرفی شده در این فصل، نگاه کنید به منافع عربی و اسلامی معرفی شده در فهرست منابع تاریخی پراهمیت عربی - اسلامی در تأکید بر نام خلیج فارس و خوزستان در بخش پایانی فصل چهارم

۱۹_ سر پرسى كاكس Sir Percy Cox

۲۰_ Annual Confidential Report of British Legation in Tehran for the year 1926, para 74, p.29, of 416/112, 170

21_ From S.G.Knox, H.B.M s Resident and consul general in the Persian Gulf to H.E.Shaikh Khazal Khan, W.C.I.E., Dated Dhul – Qaadah 1332 (September – October 1914) , Fo 374/98/24

حرف یادشده در دنبال نام شیخ خزعل خان، حروف اول القاب انگلیسی وی در آن دوران بود.

به کوشش مسعود رضایی از مرکز مطالعات خلیج فارس